



حساب می آمدند، فراموش نکرده و بعد از اینکه با طبقه روشنفکر و چهره‌های شاخص جامعه نشست و برخاست کرد، به حزب جبهه ملی پیوسته و صدای ورزشکاران و طبقه خود برای تحقق و رسیدن به آرمان‌هایی شد که در سر می‌پروراندند.

حزب جبهه ملی سال ۱۳۲۸ توسط سیاستمدارانی چون محمد مصدق، حسین فاطمی و کریم سنجابی تأسیس شد و به پیشنهاد دکتر فاطمی، ملی شدن صنعت نفت ایران را مطرح کرد. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ملی شدن صنعت نفت مراحل نهایی تصویب خود را طی کرد. در اردیبهشت ۱۳۳۰ محمد مصدق تشکیل دولت داد و هیأتی را به ریاست مهدی بازرگان برای اجرای ملی شدن نفت راهی شرکت نفت کرد. مصدق در زمان دولت خود تا حد امکان تلاش کرد تا قدرت محمدرضا شاه پهلوی را کاهش دهد و مشروطه را اجرا کند. سرانجام در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دولت دکتر مصدق سقوط کرد و او به سه سال حبس در زندان لشکر ۲ زرهی محکوم و بعد از آن

به دستور شاه، به احمدآباد تبعید شد و تا پایان عمر خود در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در آنجا تحت‌نظر بود. در سال‌های پایانی عمر مصدق، تختی از معدود افرادی بود که بدون هیچ واهمه‌ای به دیدار او می‌رفت. مأموران امنیتی به کسی اجازه ورود نمی‌دادند اما مگر کسی می‌توانست مانع جهان پهلوان با آن همه آوازه شود. همانجا بود که یکی از افسران شهربانی رو به تختی کرده و می‌گوید: «تو که شاه این اندازه دوستت دارد، چرا به دیدن دشمنانش می‌روی، به خانه برگرد و زندگی‌ات را بکن» و تختی بی توجه به گفته افسر به راه خود ادامه داده و پاسخ می‌دهد: «من با کسی که اینگونه با مصدق که دوستدار مردم و منافع ایران است رفتار کند، کاری ندارم.» بعد از مرگ مصدق، تختی از اولین افرادی بود که به احمدآباد رفته و بر سر پیکر بی‌جان پیرمرد حاضر می‌شود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، چندتن از یاران مصدق به رهبری سیدرضا زنجانی، نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند. بعد از شکست نهضت مقاومت ملی و البته با رشد نارضایتی‌ها و گشایش نسبی فضای سیاسی در سال ۱۳۳۹ فعالیت‌های جبهه ملی تحت عنوان جبهه ملی دوم توسط الله یار صالح، کریم سنجابی، غلامحسین صدیقی، حسین شاه‌حسینی، باقر کاظمی و … مجددا شروع شد.

سال ۱۳۴۱ جبهه ملی نخستین و بزرگترین کنگره خود را برگزار کرد. از برگزیدگان این کنگره می‌توان به کاظم حسینی، الله یار صالح، کریم سنجابی، شاپور بختیار، غلامحسین صدیقی، داریوش فروهر، مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی اشاره داشت.

غلامرضا تختی در همین کنگره علی‌رغم میل باطنی به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی ایران درآمد. محمدحسن خرمشاهی که به نمایندگی از اصناف جبهه ملی در کنگره شرکت داشت، به نفع غلامرضا تختی دوست و هم حزبی قدیمی خود از نامزدی شورای مرکزی کناره‌گیری می‌کند.

تختی قبل‌تر در ارتباط با روح‌الله جیره‌بندی و خرمشاهی با شبکه‌های ورزشی ارتباط داشت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد همراه محمدعلی خنجی، مسعود حجازی، یوسف جلالی خرمشاهی و … حزب سوسیالیست را تشکیل داده و در آن حزب قائم مقام دبیرکل بود، پس برخلاف آنچه که تصور می‌شود، جهان پهلوان پیش از پیوستن به جبهه ملی نیز کار حزبی و سیاسی کرده و با آن غریبه نبود.

در کنگره جبهه ملی ۳۵۰ نفر از نقاط مختلف ایران در شاخه‌های مختلف شرکت داشتند و کنگره باید از بین این تعداد، ۳۵ تن را به عنوان منتخبین شورای ملی انتخاب و معرفی می‌کرد.

در روز رأی‌گیری حسین نایب‌حسینی به نمایندگی از مردم جنوب تهران برمی‌خیزد و می‌گوید: «تختی را که همیشه مورد اعتماد ما بوده به عنوان کاندیدا معرفی می‌کنم.» تختی در واکنش به او بلند شده و می‌گوید: «من شایستگی ندارم و در این حد مبارزه نکرده‌ام.» بزرگان حزب اعلام می‌دارند که انتخاب یا عدم انتخاب با ماست نه با شما و تختی در انتخابات می‌ماند و با بیشترین رأی، به عنوان یکی از ۳۵ نفر اعضای اصلی شورا انتخاب می‌شود. او سال‌ها مسئول سازمان ورزشکاران جبهه ملی بود. در نتیجه اینکه گفته شود تختی تمایلی به کارهای حزبی و سیاسی نداشت و چون «نه» گفتن را نمی‌دانست، پس به درخواست دوستان برای فعالیت‌های اینچنینی جواب مثبت می‌داد، درست نیست.

او زمانی که به عنوان یک ورزشکار و قهرمان شناخته می‌شد، قائم مقامی دبیرکل حزب سوسیالیست را برعهده داشت و به بسیاری از مسائل واقف بود، از همین رو در دیدارهایی که با شاه داشت، وقتی حکم می‌شد باید همچون دیگران دست‌بوسی کند، بسیار برافروخته می‌شد اما زورش نمی‌رسید و چاره‌ای جز این نداشت. او در ظاهر سر فرود آورده و دست‌بوسی می‌کرد اما در ذهن و قلب‌اش اینطور نبود و شاید به پند «دستی را که نمی‌توان برید باید بوسید» می‌اندیشید تا زمان بریدنش برسد. برای همین تختی اگر خودکشی هم کرده باشد، نمی‌توان مرگ او را خودکشی قلمداد کرد. او که پس از سال‌ها مبارزه و به هدف نرسیدن، سرخورده و ناامید به نظر می‌رسید و داغ نیود مرداش را در سینه داشت، کمتر از یک سال پس از مرگ مصدق در ۱۷ دی ۱۳۴۶ دیده از جهان فروبست، تا جاودانه شود. سبک و روش زندگی تختی او را تبدیل به بزرگ‌ترین اسطوره ورزشی ایران کرد که با یکی از سیاسی‌ترین مرگ‌های تاریخ معاصر با زندگی وداع کرده است.

فقط نمی‌دانیم، اگر امروز جهان پهلوان زنده بود، کجا بود و چه می‌کرد؟!



مطرح می‌شود و تبدیل به بحثی سردستی و فاقد محتوای جدی شده است. برخلاف تصور عمومی، اغلب رؤسای فدراسیون فوتبال در همین ۴ دهه گذشته چهره‌های ورزشی امثال ناصر نوآموز، حسین راغفر، امیرعابدینی، داریوش مصطفوی، محمد دادکان، علی کفاشیان و … بوده‌اند که پیش از ریاست بر فدراسیون فوتبال تجربه‌هایی بسیار بزرگ‌تر از چند ماه مالکیت و مدیریت توأم با ناکامی علی کریمی بر باشگاه سپیدرود داشتند و هر کدام در زمانه خود دست‌کم بیش از علی کریمی بر کار مدیریت مسلط بودند. حضور یک چهره ورزشی در جایگاه رئیس فدراسیون فوتبال تازگی ندارد و اتحاد فوتبالی‌ها الزاماً به نجات فوتبال منجر نمی‌شود اما علی کریمی با توجه به میزان اشتهار مجازی و محبوبیت به عنوان یک بازیکن برجسته در تاریخ فوتبال ایران می‌تواند موقعیتی یگانه در جمع هواداری فوتبال داشته باشد که این البته ارتباطی با کیفیت او در پست ریاست فدراسیون فوتبال ندارد، همچنان که با کیفیت او در مربیگری هم ارتباطی ندارد و این از بدیهیات است، اگرچه در فضاهای هواداری و میان تمجیدهای نوجوانان از یک چهره مشهور قابل طرح و بحث نباشد. شعار زنده‌باد فوتبال پاک را نیز همه بلدند که سر دهند اما در عمل باید دید چه ایده‌هایی برای پویایی اقتصادی فوتبال در وضعیت اقتصادی امروز ایران وجود دارد که فوتبال را از چنگ هر جریان فسادآوری برهاند. امروزه حتی یک سلب‌ریتی در اینستاگرام برای امور تبلیغاتی به کارگزاران پر حرف و حدیث باشگاه‌ها می‌پیوندد و مراسم ناهار به چند نوجوان تنیسور را به استوری تبلیغاتی و خدمت آینده‌نگرانه به ورزش تبدیل می‌کند. کار از این حرف‌ها شاید گذشته باشد.

نگامی به نامزدی علی کریمی در انتخابات فدراسیون

وقتی ۲۰۰۰۰۰ از ۸۹ کوچک‌تر است



علی مغانی

Ali Moghani



قریب به ۱۱۵ سال است که ایرانیان با پدیده‌ای به نام انتخابات و مفهوم رأی‌گیری آشنا شده‌اند. در همه این سال‌ها، انواع و اقسام انتخابات برگزار شده؛ بعضی سرنوشت ساز و حیاتی بوده‌اند و بعضی دیگر تشریفاتی و نمایی. ۱۱۵ سال بعد از امضای فرمان مشروطه و حکم مظفرالدین شاه به برپایی مجلس نمایندگان، فرآیند انتخابات دیگر محدود به عرصه سیاست نیست. حالا همه جارای می‌گیرند و انتخابات برگزار می‌کنند؛ حتی در فوتبال اما در هر عرصه‌ای، رقابتی واقعی در جریان باشد، دوویژگی بارز که از خلق و خوی ایرانیان سرچشمه گرفته، در تعیین نتیجه پایانی مؤثر بوده:

۱- رأی دهندگان معمولاً به درستی نمی‌دانند چه می‌خواهند، بلکه فقط می‌دانند چه چیزی را نمی‌خواهند.

۲- آن که در نظر مردم آشناتر است و یا رفتار و کردارش به جماعت رأی دهنده شبیه‌تر است، بخت بیشتری برای پیروزی دارد.

با اتکا بر همین ویژگی دوم است که علی کریمی بی‌آنکه علاقه چندانی به مباحث آکادمیک داشته باشد، به شکلی غریزی احساس کرده می‌تواند در انتخابات پیش روی فدراسیون فوتبال، «مرد پیروز» باشد. او با میلیون‌ها هوادار، همیشه یک سلب‌ریتی ورزشی بوده. حتی بازنشستگی هم لطمه‌ای به محبوبیتش نزده و در اینستاگرام ۷ میلیون نفر دنبال کننده دارد. یعنی از هر ۴ ایرانی که در این شبکه اجتماعی پرطرفدار حضور دارد، یک نفر علی کریمی را دنبال می‌کند! عکس‌های او، نه با لباس فوتبال و در حال دریبل زدن که با - سرگرمی این روزهایش - راکت تنیس بیش از نیم میلیون لایک می‌خورد و ویدئویی از سر به سر گذاشتنش با جواد کاظمیان حتی در عبوس‌ترین کانال‌های خبری وایرال می‌شود. همه اینها، یعنی علی کریمی از همه نامزدهای بالقوه انتخابات «آشناتر» است. علاوه بر آن فوتبال‌لیست سابق تیم ملی، در قیاس با تاج و کفاشیان و بقیه، هم به «فوتبال» شبیه‌تر است و هم به میلیون‌ها ایرانی شیفته فوتبال.

اما آنچه علی کریمی و مشاورانش، در محاسبات‌شان لحاظ نکرده‌اند، این نکته تعیین کننده است که در انتخابات فدراسیون فوتبال، «مردم» حق رأی ندارند. اگر در حالت فرضی، ساز و کار انتخابات به گونه‌ای بود که همه علاقه‌مندان به فوتبال می‌توانستند رئیس فدراسیون را انتخاب کنند، از همین امروز با قاطعیت می‌شد پیش‌بینی کرد هیچ کاندیدایی توان رقابت با این ستاره فوتبال را ندارد.

علی کریمی به عنوان محبوب‌ترین چهره ورزشی ایران در شبکه‌های اجتماعی، احتمالاً پویش بزرگی تشکیل می‌داد و همبازیان سابق او هم به حمایت از او مشغول می‌شدند. حتی گروهی از اسقلاقی‌هایی که قربانی باجادوگر پرسپولیسی‌ها احساس نمی‌کردند، تحت تأثیر جو ایجاد شده و توصیه چهره‌های تأثیرگذار وارد گود می‌شدند تا فدراسیون فوتبال صاحب «مدیری جوان از جنس فوتبال» شود اما در این انتخابات حتی رأی فقط در اختیار ۸۹ نفری است که سلیقه، ذائقه و خاستگاه اجتماعی بسیاری از آنها پار قیای علی کریمی همخوانی و قربابت بیشتری دارد تا خود او! اینجا جایی است که رأی ۸۹ عضو مجمع، از ۷ میلیون دنبال کننده علی کریمی در اینستاگرام، وزن بیشتری دارد.

فراتر از سلیقه صاحبان رأی، آیا علی کریمی صرفاً با عنصر «محبوبیت» و «فوتبالی بودن» می‌تواند رئیس فدراسیون موفق باشد؟ تصویری که کم به رخ کشیدن کارنامه ناموفق مدیریت او در باشگاه سپیدرود، لگد زدن به چمدان پزشکی تیم ملی و یا همنشینی‌اش با یکی دو چهره بدنام ورزشی، دلایل بزرگی برای اثبات عدم صلاحیت علی کریمی باشد. همانطور که منظره مشهورش با محمدرضا ساکت و افشای ناکارآمدی‌های فدراسیون وقت، دلیل کافی برای شایستگی‌های او در احراز این پست نیست. به جای کند و کاو در گذشته، بیایید به زمان حال برگردیم. پرسشی که امروز باید علی کریمی در معرض آن قرار بگیرد، این است: «برنامه‌ات برای اداره فوتبال ایران چیست؟»

فوتبال ایران امروز بیشتر از «چهره» به «ایده» احتیاج دارد. علی کریمی با تکیه بر سرمایه اجتماعی که در این سال‌ها اندوخته شاید بتواند موج کوتاه مدتی ایجاد کند ولی فردای بعد از انتخابات چه می‌شود؟ او باید پیش از انتخابات، افکار عمومی را قانع کند که برای رسیدن به پست ریاست فدراسیون، به اندازه کافی باکفایت است. در منصب جدید، توانایی در دریبل زدن و بازی کردن در باریرن موبتبخ هیچ اهمیتی ندارد. کانال تلگرامی ساختن و نیش و کنایه زدن به مدیران سابق و اسبق هم به کار نمی‌آید. علی کریمی باید تشریح کند راهکارش برای نجات فوتبالی که لبه پرتگاه ورشکستگی ایستاده و حکم توقیف ساختمان فدراسیونش صادر شده، چیست؟ با کدام استراتژی اقتصادی، فوتبال را اداره می‌کند و چه نقشه‌ای برای احیای روش‌های مرسوم درآمذزایی در فوتبال دارد؟ آیا قرار است با ریاست علی کریمی باز هم لیگی داشته باشیم که تیم صدر نشین و قعرنشینش تا گردن در باتلاق پدھی فرو رفته‌اند و بازی‌های هفته هفتم و نهم و دهم‌اش هم‌زمان برگزار می‌شود؟ آیا باز هم سقف آرزوهای فوتبال ایران به گرفتن یکی از چهار و نیم سهمیه آسیا در جام جهانی محدود می‌شود؟

اینها همه پرسش‌هایی هستند که پاسخ هیچ کدامش را نمی‌دانیم. دلیل این ندانستن هم روشن است؛ کسی به برنامه‌ها و ایده‌ها گوش نمی‌کند! انگار همه از قبل تصمیم خود را گرفته‌اند. به محض هر اتفاقی، یک گروه «موافق متعصب» می‌شوند و گروهی دیگر «مخالف قسم خورده». یکی هورا می‌کشد، دیگری ناسزا می‌گوید. طبیعی است که در این هیاهو، هیچ صدایی شنیده نمی‌شود. به ویژه این روزها که به مدد شبکه‌های اجتماعی، صدای فریادها از همیشه بلندتر شده.

با خوشبینی مفرط، آرزوی کم علی کریمی و بقیه نامزدهای این دوره، به جای متوقف شدن در گذشته، کمی هم از آینده صحبت کنند. طعنه زدن به ناکارآمدی‌ها و بی‌کفایتی‌های دیروز، فقط دل مارا خنک می‌کند و بس. اگر نگاه به آینده نباشد، اگر برنامه و ایده‌ای در کار نباشد، دوباره ۸۹ نفر می‌مانند و انتخاب میان چند اسم. همان‌هایی که سه سال پیش، با اکثریت مطلق آرا، کلید فدراسیون را به مهدی تاج سپردند. همان‌هایی که با فریادهای امیرعابدینی در روز مجمع، علی کفاشیان، رکورددار اسبق دوی ۱۱۰ متر بامانع را به پرسابقه‌ترین رئیس فدراسیون تاریخ فوتبال ایران تبدیل کردند.